



بازسازی جغرافیایی و جمعیتی نیشابور*

ریچارد. و. بولیت

ترجمه 'حسن شکوهیان

شکوفایی تاریخی اسلام، جغرافیای طبیعی شهر تقریباً به طور کامل ناشناخته مانده است. کوشش حاضر برای بازسازی جغرافیایی نیشابور در دوران اسلامی در سال ۱۹۶۶ میلادی (۱۳۸۶ ق.) با فراهم کردن مجموعه ای از عکس های محلی که در سال ۱۹۵۶ م. (۱۳۷۶ ق.) برای دولت ایران به وسیله مؤسسه هانتینگتون^۵ گرفته شده بود، میسر شد. عکس ها به منظور تسهیل کار نقشه برداری شهر کنونی نیشابور گرفته شد، ولی این مجموعه بیشتر خرابه های بیرونی شهر را نیز دربر داشت.

نگارنده امیدوار است که با مقایسه شواهد عکس های محلی، که با مشاهدات شخصی یک ماهه این خرابه ها در سال ۱۹۶۶ م. (۱۳۸۶ ق.) تکمیل شده است و همچنین با اطلاعات جغرافیایی که در منابع مکتوب وجود دارد، یک بازسازی فرضی از جغرافیایی شهر را فراهم آورد؛ چیزی که بعدها ممکن است برای اهداف مردم شناسی مورد استفاده قرار گیرد و راهنمایی برای کار باستان شناسان آینده در این محل باشد.

عکس ها طبیعتاً گویا هستند. گرچه از سال ۱۹۶۵ م. (۱۳۸۵ ق.) بعضی راه ها مرمت شده اند، بنایی تاریخی به افتخار عمر خیام ساخته شده است و کاوش های غیرقانونی تا حدودی چهره بعضی از جزئیات این خرابه ها را تغییر داده اند، ولی محل امروزی اساساً همان مکان بیست سال پیش است. با

زمانی نیشابور یکی از بزرگ ترین شهرهای جهان و رقیبی برای شهرهای بغداد و قاهره در داخل قلمرو دنیای اسلام محسوب می شد. با این حال، این شهر کمتر شناخته شده است؛ زیرا چندین بار در دوره های گوناگون به طور کامل ویران گردیده است. خرابه های شهرهای گذشته نیشابور، دقیقاً در شرق شهر کنونی نیشابور، در شمال شرقی ایران قرار دارند. این خرابه ها کاملاً مدفون شده اند، اما از طریق بررسی تپه ها و چاله های مزارع - که به وسیله حفاری های غیرقانونی ربایندگان اشیای عتیقه ایجاد شده و پر از سفال ها و آجر باره هاست - می توانند ردیابی شوند؛ هر چند فهم ساختاری این مجموعه نامنظم با جستجو در اطراف خرابه های این منطقه واقعاً ناممکن می نماید.

توصیف مختصر این خرابه ها نیز توسط جکسون^۱ و سیکز^۲ در اوایل قرن بیستم، چیزی بیش از شناسایی خرابه های دژ شهر و منطقه اصلی بازار آن نبود. هیأت باستان شناسی که توسط موزه هنر متروپلیتن^۳ در اواخر دهه ۱۹۳۰ میلادی (۱۳۴۹ هجری قمری) با نظارت چارلز ویلکینسون^۴ اعزام شد، نیز نتوانست بررسی جامعی را از خرابه های تمام منطقه به انجام رساند.

علی رغم اهمیت فرهنگی - سیاسی عظیم نیشابور در دوره

* RICHARD W. BULLIET, MEDIEVAL NISHAPUR: A TOPOGRAPHIC AND DEMOGRAPHIC RECONSTRUCTION.

1. A. V. W. Jackson.
2. P. M. Sykes.
3. Metropolitan Museum.
4. Charles Wilkinson.
5. Huntington.

هستند نام برده می شود و در همان حال موقعیت قبر همین افراد در یکی دیگر از فهرست های بعدی که منطبق با نشانه های مردم شناسی تنظیم شده است نیز یافت می شود. این مسأله موجب می شود تا حداقل، مکان تقریبی گورستان های مورد نظر شناسایی شوند. باید تأکید کرد که بازسازی جغرافیایی ای که بر اساس این نوع منابع تصویری و نوشتاری شکل می گیرد، هیچ یک نمی تواند کاملاً درست باشد. در مجموع باید گفت که مواد نوشتاری هنوز خیلی گسترده نیستند و نشانه های یقینی و قاطع بسیار کمی در دسترس است.

در بعضی موارد، حفاری های دقیق، تشخیص های خاصی را تأیید می کند، ولی بعضی دیگر - ممکن است - برای همیشه غیر قابل اثبات باشند. با این حال امید است این مباحث بتواند دست کم برای ترسیم نقشه نهایی مربوط به جغرافیای عصر اسلامی، به نتیجه منطقی و مستدل - که به اندازه کافی قانع کننده باشد - دست پیدا کند.

پیش از اقدام به بازسازی توپوگرافی باید روشن شود که در این جا موضوع مورد مطالعه ما کدام شهر نیشابور است. شهر نیشابور دوره ساسانیان که در قرن اول هجری قمری توسط اعراب تسخیر شد؟ نیشابور دوره اسلامی که از نظر جمعیت و وسعت به طور روزافزونی گسترش می یافت؟ نیشابور بازسازی شده کوچک تری که در سال ۱۸۶۱ ق. در یورش همه جانبه مغول ویران شد؟ یا شهری که در سال ۶۶۶ ق. بر اثر زلزله ویران گردید؟ شهری که ظاهراً در جایی دیگر قرار داشته و در زلزله سال ۸۰۸ ق. از بین رفته است؟ و یا شهر نیشابور کنونی که پس از این همه خرابی و تغییر موقعیت های مکانی، ساخته شده و دارای مسجد جامعی است که در سال ۸۹۹ ق. بنا گردیده است؟

هدف من در این نوشته به جای در نظر گرفتن یکی از این شهرها و بازسازی آن، بحث درباره توسعه جغرافیایی نیشابور در تمام مدت این چند دوره است. و از آن جا که نیشابور بعد از حمله مغول در سال ۱۸۶۱ ق. بیشتر اهمیتش را از دست داد، توصیف های مکتوب بعد از آن نیز آن قدر مختصر است که از ارزش چندانی برخوردار نیست. بنابراین هیچ گونه تلاشی برای بازسازی جغرافیایی آن پس از این تاریخ، صورت نخواهد گرفت.

منابع جغرافیایی مربوط به دوران اولیه تاریخ نیشابور نیز محدود است. تنها گزارش جامع شهر قدیمی نیشابور، مربوط

این حال برای دست یافتن به جغرافیای شهر در دوران اسلامی توصیف مختصری از منابع مکتوب مورد نیاز است. در این بازسازی چهار نوع منبع اصلی مورد استفاده قرار گرفته است:

۱. آثار مربوط به جغرافیا: از آنجایی که نیشابور یکی از شهرهای عمده خراسان از دوره قبل از اسلام تا قرن هفتم هجری قمری بوده است، در واقع هر یک از منابع جغرافیایی عربی و فارسی حداقل توصیف کوتاهی را از این شهر دارند. اما متأسفانه منابع جغرافیادانان غالباً غیر قابل شناسایی است و این مسأله، تشخیص این که چه اطلاعاتی مربوط به چه دوره ای است را با مشکل مواجه می کند.

۲. ارجاعات اتفاقی مربوط به شهر که در سرگذشت نامه ها و کتب تاریخی وجود دارند: در حالی که سایر سرگذشت نامه ها و کتب تاریخی عمومی، کمتر مورد بررسی قرار گرفته اند، اطلاعات سرگذشت نامه ای مجموعه تاریخ نیشابور^۶ که توسط ریچارد فرای^۷ ویرایش شده است، منبع کاملی برای اطلاعات مردم شناسی محسوب می شود. این مجموعه بیشترین کاربرد را در ارجاعات مربوط به گورستان هایی که افراد در آنها مدفون شده اند، دارد.

۳. تاریخ محلی نیشابور نوشته الحاکم نیشابوری (متوفی به سال ۴۰۵ ق.): آنچه که از این اثر عظیم باقی مانده است، خلاصه آن است که اولین نسخه خطی بازنویسی شده اش در کتاب فرای که پیش تر بدان اشاره شد، وجود دارد. تاریخ های محلی به شکل سرگذشت نامه افراد مهم محلی، معمولاً بین قرن چهارم تا ششم هجری قمری تألیف شده اند. از خصوصیات هنری این آثار این بوده است که در بردارنده مقدمه توصیفی کوتاهی از شهر و فهرست ویژگی های آن است. مقدمه جغرافیایی کتاب الحاکم به شکلی خلاصه در صفحات ۶۷-۵۶ نسخه کپی شده فرای وجود دارد. چهار سطر اول به زبان عربی است و ممکن است که سطور اولیه، مقدمه اصلی باشد. پس از آن، مطلب به زبان فارسی ادامه می یابد و روشن است که دست خط بعدی، خلاصه نسبتاً نامفهومی از متن اصلی است.

۴. چهار فهرست از افرادی که در نیشابور مدفون هستند و در دوره های زمانی مختلف تدوین شده اند که به خلاصه ای از مقدمه الحاکم که در بالا به آن اشاره شد ضمیمه است (صفحات ۶۷-۶۸): ارزش این فهرست ها به زمان تدوین شان بعد از خرابی شهر برمی گردد. در نتیجه گاهی اوقات موقعیت قبرها با اشاره به ویژگی های جغرافیایی که هنوز هم وجود دارند، تعیین می شود، نه خصوصیات از بین رفته شهر. گاهی اتفاق می افتد که در یک سرگذشت نامه از افرادی که در قبرستان خاص مدفون

می شود به مقدمه خلاصه تاریخ الحکم که با افسانه ها آمیخته است.

از نقطه نظر جغرافیایی آنچه که می تواند از این گزارش حاصل شود این است که نیشابور ساسانیان در دوره قبل از اسلام در برگیرنده قلعه ای با خندق در اطراف آن بوده که در بیرون از قلعه، یک شهر محصور با خندق دور قلعه یکی می شده اند. همچنین اشاره شده به یک منطقه مسکونی که انبارده یا شهر انبار نامیده می شد و اشتباهاً گفته می شود که به وسیله عمرو لیث صفاری ویران شده است، تا بازار شهر را در اوایل قرن چهارم هجری قمری توسعه داده یا آن را بازسازی کند. این بازار تا پایان قرن چهارم یعنی زمان سلطان محمود غزنوی پابرجا بوده است.

سؤال این است که آیا «انبارده» فقط نامی برای تمام یا قسمتی از شهر محصور بوده یا به شهری جداگانه بیرون از شهر محصور گفته می شده است. از آنجایی که در هیچ کجای دیگر به جز این گزارش ویژه، یادی از انبارده نشده، پاسخ قاطعی به این سؤال نمی توان داد. با این حال محله و گورستانی متصل به آن وجود داشته که شاهنبر نامیده می شد و بارها به آن اشاره می شود. اگر از این نام یعنی شاهنبر، انبار شاه استفاده گردد، به سهولت می توان گفت که این یک نام اسلامی برای انبارده است. اگرچه به گورستان شاهنبر تا قرن ششم ارجاعاتی می شود، ولی ارجاعات مربوط به شاهنبر به عنوان یک محله، خیلی زودتر متوقف می شود؛ یعنی حمایت های بیشتر از هویت انبارده، تا قرن چهارم هجری قمری بیشتر تداوم نمی یابد.

اما محل شاهنبر، بدون هیچ تردیدی در داخل شهر محصور بوده است؛ زیرا الحاکم درباره فتح نیشابور می گوید: «عبدالله بن عامر^۸ سردار عرب مرکز فرماندهی خودش را در آن محله در داخل شهر ساخت.»

با نگاهی به خرابه های موجود همراه با این اطلاعات جغرافیایی در ذهن انسان دچار وسوسه ای غیر قابل مقاومت می شود تا موقعیت شهر قبل از اسلام را در تپه ای بزرگ با حدود دوازده متر ارتفاع و سه و نیم هکتار وسعت در منطقه ای واقع در مرکز این خرابه ها، و شهر محصور را در وسعت تپه ای بزرگ تر در حدود چهارده و یک دهم هکتار و با ارتفاع نزدیک به چهار متر که آن را به جنوب غربی متصل می کند، تعیین کند. جاهای تقریباً عمودی نزدیک این تپه ها به روشنی محل اصلی را نشان می دهند؛ همان گونه که ساختمان های محصور بیشتر از فضاهای مسکونی ساخته می شوند. علاوه بر این راهرو، گودالی باریک بین تپه ها وجود دارد که با توصیف الحاکم از دو خندق جداگانه حامی شهر که مجاور هم بودند، موافق است.

دقیقاً همان طور که موقعیت این دو تپه در گوشه شمال شرقی یا توصیف مستقلاً از شهر محصور که دارای دروازه و جاده ای جداگانه بوده و آن را به قلعه متصل می کرده است، موافقت دارد.

علی رغم ارتباط آشکاری که بین توصیف های عصر اسلامی و بقایای موجود قرار دارد، این شناسایی از جانب چارلز ویلکینسون که یک هیأت باستان شناسی را در نیشابور رهبری می کرده است، شدیداً انکار شده است. چون آزمایش صدا بر روی آن محل و دو تپه نزدیک به آن که دلیلی برای تعلق آنها به دوران قبل از اسلام وجود ندارد، انجام شده و از طرف دیگر در حقیقت چون هیچ گونه مواد مهمی مربوط به دوران قبل از اسلام از هیچ یک از نقاطی که این هیأت مورد جستجو قرار داده کشف نشد، ویلکینسون به این نتیجه رسید که شهر نیشابور دوران قبل از اسلام در محل دیگری واقع بوده که تاکنون ناشناخته مانده است.

هیچ گونه دلیلی برای رد نظرات ویلکینسون وجود ندارد. هیأت مترو پلیتن تمام منطقه خرابه ها را به طور منظم بررسی نکرده اند. بنابراین احتمال دارد که اگر هم بعضی از بقایای دوران قبل از اسلام وجود داشته، پنهان مانده باشد. در این صورت اهمیت شواهد توصیفی دوره عصر اسلامی که از شناسایی و هویت مورد نظر طرفداری می کند، قوی تر است و نظر آنان به عنوان یک امر اتفاقی - و نه یک دلیل قانع کننده - در نظر گرفته می شود. البته علاوه بر شواهد جغرافیایی محدودی که قبلاً به آنها اشاره شد، دلایل بسیاری وجود دارد که نشان می دهد نیشابور پیش از اسلام، در محل دیگری به جز موقعیت این شهر در دوره اسلامی بوده است. این دلایل عبارتند از:

۱. زمانی که عبدالله بن عامر نیشابور را فتح کرد، نه تنها مقر فرماندهی خود را در شاهنبر ساخت، بلکه سه باب مسجد نیز بنا کرد: یکی در قلعه و در محل معبد شهر، دیگری در بازار مقبل و سومی هم در شاهنبر. این مساجد که بعداً در دوران اسلامی به آنها اشاره می شود، در آن زمان هنوز هم در شهر وجود داشته اند. مسجدی که در دژ بوده، همان است که به عنوان جامع عتیق (مسجد قدیمی جامع) نام برده می شود. دومی در بازار مقبل، ظاهراً همان است که عبدالله بن عامر در محله باغک ساخته است. جغرافی دانانی که یکی از دروازه های شهر محصور را «دروازه محله مقبل» لقب داده اند، به خود محله مقبل نیز اشاره می کنند.

8,9. Abd Allah b. Amir.

برای این نمونه از رشد ممکن است در دو فهرستی که در خلاصه الحاکم است، پیدا شود: یکی فهرست شصت و پنج روستا و منطقه‌ای که به دلیل وسعتش به شهر متصل می‌شود و دیگری فهرست چهل و هفت محله‌ای است که در آن بیش از بیست نام از فهرست اولی در آن تکرار شده است.

بنابراین در بازسازی جغرافیایی شهر باید وسعت مستمر آن به سمت بیرون و اتصال روستاهای قبلی به مناطق شهری منظور شود. قلعه و شهر محصور قبلاً شناسایی شده‌اند، ولی اینجا می‌توان اضافه کرد که قلعه دو دروازه داشته است: یکی در گوشه جنوب شرقی که به داخل شهر راه دارد؛ دیگری احتمالاً در سمت شرقی، جایی که حتی امروزه نیز مدخل آزادی به سمت تپه‌ها دارد. شهر نیز چهار دروازه داشته است: دروازه بازار مقبیل، دروازه قهندز در گوشه شمال شرقی، دروازه رأس القنطره و دروازه پل تکین. درباره رباط، به نظر می‌رسد رباط به طور کامل دیوارکشی نبوده است، اما تعداد زیادی دروازه داشته که به جهت‌های گوناگون منتهی می‌شده است. در داخل رباط که موقعیت اصلی آن در منابع جغرافیایی توصیف شده است، مشتمل بر دو بازار مرکزی به نام‌های مربعه صغیر (چهار راه کوچک) و مربعه کبیر (چهار راه بزرگ)، دارالاماره (محل حکومت) و مسجد جامع که در منابع به عنوان مسجد قدیمی جامع شناخته می‌شود، بوده است؛ تا بدین وسیله از مسجد قبلی در محله آتشکده و از مسجد جامع منبع که در قرن پنجم ساخته شده و موقعیت آن توصیف نشده، متمایز گردد. به گفته اصطخری^{۱۰} محدوده تمام بازار از سمت شرق، از مربعه بزرگ، نزدیک مسجد جامع، از سمت غرب از بازار مربعه بزرگ تا بازار مربعه کوچک، از سمت جنوب تقریباً تا مقبره الحسین و از شمال تا انتهای پل امتداد داشته است. علاوه بر این، بازار مربعه کوچک نزدیک میدان الحسین و نزدیک دارالاماره که در میدان الحسین واقع شده قرار داشته است.

ابن حوقل^{۱۱} همین توصیف را با یک تغییر بیان می‌کند. او محل مقبره الحسین را به جای جنوب بازار مربعه بزرگ، در غرب بازار تعیین می‌کند. زمانی این اختلاف می‌تواند اشتباه تلقی شود که احتمالاً موقعیت کلی نیشابور بر این اساس باشد که سرازیری زمین از شمال و شمال شرقی به سمت جنوب و جنوب غربی پیش رود. این سرازیری در نقشه‌های محلی در مسیر یکنواخت بستر رودها و قنات‌ها آشکار است. رشته‌های دهانه آتشفشان که دیوارهایی را در بالای زمین درست کرده‌اند، دلیلی

۲. در مدت محاصره نه ماهه شهر، قبل از تسلیم آن، مسجدی در دروازه شهر ساخته شد. این مسجد نیز بعداً جزو مساجد شهر قلمداد شده است و به محل آن «محله دژ» یا «قهندز» گفته می‌شده است.

۳. یکی از روستاها یا جاهایی که الحاکم ذکر کرده است «تبارانا» یا «ذروان» است که بعد از فتح شهر به آن متصل شده است. در جای دیگری او می‌گوید: «ذروان» محلی بوده است که «کنارنگ» حاکم نیشابور قبل از اسلام، در آن جا زندگی می‌کرده و احتمالاً این حاکم در داخل یا نزدیک شهر زندگی می‌کرده است.

برای استدلال در مورد این که پس از محاصره و فتح شهر، مکان‌های خاصی در شهر اسلامی به بعضی از مکان‌های شهر قبل از اسلام متصل شده‌اند، شواهد منفی زیادی باید افزوده شود؛ از جمله: عدم هر گونه اشاره به ساختمان قلعه یا شهر محصور از جانب مسلمین و فقدان هر گونه اشاره‌ای به شهر تخریب شده قبل از اسلام در نزدیکی نیشابور دوره اسلامی. اما با این حال نیاز به تأکید بیشتری نیست که پافشاری بر روی نام محلی که با شهر تسخیر شده مرتبط می‌شود، نه تنها تداوم شهر را در همان محل مطرح می‌کند، بلکه همچنین احتمالاً نمی‌تواند به هیچ نحوی توضیح داده شود. بنابراین، هویت و شناسایی شهر قبل از اسلام با دو تپه بزرگی که قبلاً اشاره شد، باید تأیید شده پنداشته شود.

با برگشت به جغرافیای نیشابور دوران اسلامی و شناسایی مثبتی از دژ و شهر محصور شده قبل از اسلام، نقطه شروع خاصی مطرح می‌شود. طبق نظر جغرافی دانان، قلعه یا شهر محصور به وسیله یک رباط -واژه‌ای که اغلب به معنای «حومه» ترجمه می‌شود، در حالی که ترجمه درست تر آن شهر بیرونی است - محصور بوده است. یا گفته می‌شود که رباط مشتمل بر بازارهای شهر و مسجد جامع اصلی و ساختمان دولت یا دارالاماره بوده است. بنابراین کاملاً روشن است که رباط حومه نبوده است، بلکه مرکز عملیات شهر بوده است. دلیل این مطلب آن است که نیشابور پس از فتح، به طور وسیعی مرکز عمده اداری مسلمین می‌شود و این رشد در بیرون از شهر محصور قدیمی اتفاق می‌افتد؛ جایی که کاملاً کوچک بوده و احتمالاً جمعیت قبلی اش را در خود نگه می‌داشته است. تأییدی

10. Al-Istakhri.

11. Ibn. Haugal.

شمالی تقاطع به دیوار غربی شهر نمی‌رسد، اما محله‌ای وجود دارد به عنوان سرپل (راس القنطره) که احتمالاً از دروازه بالا به سمت بازار گسترش یافته بوده است. هم دروازه و هم محله هر دو باید به خاطر پل بالای خندق اطراف شهر به این نام شهرت یافته باشند. دیگر اینکه در حرکت به سمت شرق در نقشه محلی، مربع شکل منظمی به اندازه تقریبی یکصد و پنجاه متر در هر طرف وجود دارد که ظاهراً بقایای یک ساختمان بزرگ است که در اطراف حیاطی ساخته شده است. این محل همچنین در زیر شهر محصور قرار دارد و کاملاً محتمل به نظر می‌رسد که این، همان مسجد جامع پیش‌گویی شده باشد. حتی ممکن است پایه‌های دایره‌ای شکل دو مناره کناره‌های شرقی و غربی موقعیت محل را مشخص کند؛ دو مناره‌ای که برای این مسجد تأیید شده است.

جنوب غربی بازار مربعه بزرگ همان گونه که در اینجا شناسایی شده است، بقایای آنچه که دارالاماره می‌نماید، بوده است؛ گرچه سنت محلی بیانگر این است که آن، مدرسه یا دانشکده‌ای باشد. به نظر چارلز ویلکینسون به احتمال زیاد این محل ساختمان اصلی دولت بوده است. بنابراین قسمت شمال این ساختمان باید محله الحسین باشد که همراه با مقبره آن، بعد از پسر حاکم قبلی، الحسین ابن معاذ بن مسلم نام‌گذاری شده است و بنابراین قسمت شرق ساختمان نیز باید مقبره الحسین باشد. این مسأله وجود قبرستان را تقریباً درست در جنوب غربی بازار مربعه بزرگ، همان‌طور که قبلاً اشاره شد، تأیید می‌کند و این تنها محل احتمالی است که اختلاف نظر بین اصطخری و ابن حوقل را برطرف می‌سازد.

اگر شناسایی‌هایی که تاکنون شده است، درست باشد اکنون باید امکان پیش‌بینی محل بازار مربعه صغیره وجود داشته باشد. این مکان باید در شمال دارالاماره، نزدیک محله الحسین و در غرب بازار مربعه بزرگ باشد. علاوه بر این، بازار یاد شده باید به بازار مربعه بزرگ در نقشه‌های محلی شباهت داشته باشد.

با نگاهی به مکان پیش‌گویی شده در نقشه‌ها در واقع ترکیب شکل مورد انتظار به دست می‌آید؛ گرچه کوچک‌تر و با وضوح خیلی کمتر از بازار مربعه بزرگ. و سرانجام اینکه، فاصله پیش‌گویی شده محله فرشاخ، هزار و پانصد متر بین دارالاماره و مسجد جامع، به خوبی با فاصله مکان‌هایی که اینجا شناسایی شده‌اند با آن دو ساختمان که یک هزار و دویست و پنجاه متر به اندازه‌ای که یک کلاغ پرواز می‌کند یا حدود هزار و هفتصد متری

بر مجرای کانال‌های آبیاری زیرزمین می‌باشند. تپه‌هایی که به عنوان دژ و شهر محصور شناسایی شده‌اند، در این مسیر نشان داده می‌شوند. در قسمت‌های دیگر، خرابه‌ها همچنین یک رشته کلی از بازارهای موازی و عمودی را در این مسیر مطرح می‌کنند. در نتیجه یک موقعیت به سمت جنوب غربی بازار مربعه بزرگ ممکن است به وسیله مسیری از کوچه‌هایی که تا حد زیادی در منتهی‌الیه جنوب محل نزدیک غروب خورشید و در منتهی‌الیه غرب است، ظاهر شود. از این رو اگر این موضوع منشأ اختلاف نظر جغرافی دانان باشد، در نتیجه مقبره الحسین را باید در جنوب غربی بازار مربعه بزرگ جستجو کرد. برای تکمیل اطلاعات درباره همه این محل‌ها، المقدسی^{۱۲} مسجد جامع را پایین شهر محصور براساس سرازیری زمین، به احتمال قوی جنوب غربی تعیین می‌کند. ابن حوقل یک چهارم فرسخ را که تقریباً برابر یک و نیم کیلومتر است، به عنوان فاصله بین مسجد جامع و دارالاماره تعیین می‌کند که در این صورت برعکس اظهار اصطخری است که فاصله بین دو ساختمان را در حدود یک فرسخ می‌داند که یقیناً یک اشتباه نوشتاری است؛ زیرا او عرض کل شهر را نیز یک فرسخ به حساب می‌آورد. با نگاهی به نقشه‌های محلی به منظور یافتن بقایایی که ممکن است این توصیف‌ها را کامل کند، پی می‌بریم که عجیب‌ترین محل، تپه متقاطعی است که قبلاً در نقشه ۱۹۱۱ p. M. Sykes^{۱۳} این خرابه‌ها به عنوان خرابه‌های بازار، شناسایی شده است.

با وجود این در زمان احداث راه آهن، گوشه جنوب شرقی تقاطع این خرابه‌ها تقریباً به طور کامل محو شده است و همچنین حفاری‌هایی که روستاییان به منظور دست یافتن به اشیای قیمتی قابل فروش انجام داده‌اند، جزئیات دیگری را در این محل از بین برده است. این تقاطع هنوز هم می‌تواند براساس نقشه‌های محلی ساخته شود. همچنین در عکس‌ها روشن است که تیرک شمال غربی-جنوب شرقی تقاطع در امتداد شریان اصلی نیشابور که به سمت حاشیه جنوبی شهر محصور جریان دارد، قرار گرفته است. علاوه بر این، تمرکز عظیم کالاهای سفالی از یک نوع خاص در نقاط مختلف خرابه‌ها نشان می‌دهد که این، در واقع یک بازار بوده است و آزمایش صدایی که به وسیله هیأت متروپلیتن انجام شده است، زمان استقرار منطقه را اوایل دوران اسلامی تعیین می‌کند. اگر فرضاً بر این اساس بپذیریم که در واقع این بازار مربعه بزرگ است، چگونه این فرض با اطلاعات مربوط به سایر قسمت‌ها توافق خواهد داشت؟ یعنی:

اول اینکه با حرکت به سمت شمال باید به انتهای پل رسید که یقیناً همان دروازه سرپل شهر محصور می‌باشد. در واقع بازوی

12. Al-Magdisi.

13. P.M. Sykes.

خیام اشاره ای می کنند و نه سنگی که قبر مورد ادعای او را نشان می دهد، به دوران بزرگی تعلق داشته است. بنابراین محل قبر مورد ادعا به نظر می رسد که جعل تازه ای باشد، نه یک شاخص قابل اعتماد از موقعیت قبرستان حیره.

این نتیجه برای هرگونه بازسازی موقعیت محله های چهل گانه نیشابور و محله هایی از شهر که بیشتر در آثار مکتوب ثبت شده اند، مهم و قاطع است. اگرچه اکنون فقط نامی از نیمی از محله ها وجود دارد و هیچ شانی برای تعیین محل آنها وجود ندارد، ولی بعضی اطلاعات درباره موقعیت بقیه، باقی مانده است و مخصوصاً محله حیره مهم است؛ زیرا آنجا مرکز عمده تجارت و ثروت بوده و نیز حدود موقعیت آن از هر محله دیگری شناخته شده تر است.

نام حیره در فهرست الحاکم جایی است که درباره روستاهایی که به شهر نیشابور متصل شده اند، وجود دارد. حیره یکی از چند اسمی است که به زبان عربی است، نه فارسی. گفته می شود که این قریه بعد از آمدن ساکنان عرب از حیره عراق به این نام مشهور شده است. اگر این طور باشد ممکن است موقعیت حیره به عنوان معیاری از چگونگی وسعت شهر نیشابور قبل از اسلام در زمان فتح شهر باشد. از آنجایی که حیره قبل از آن که یک محله باشد، یک قریه بوده است، موقعیت نزدیک به شهر محصور باید نشان دهد که شهر قبل از اسلام به طور قابل توجهی در ورای دیوارهایش چندان توسعه یافته نبوده است.

درباره حیره به عنوان یک محله، الحاکم می گوید که محله ای بسیار وسیع و بزرگ بوده است. بازارش بزرگ ترین بازار شهر بوده است با این وجود می گوید: «بازار از حاشیه حیره شروع می شد». گذشته از این، چندین منبع به رودی که در حیره جاری بوده و از میان حیره، ملقباد و باب معمر می گذشته است، اشاره کرده اند و سرانجام همان طور که سمعانی^{۱۴} می گوید، حیره در جاده بیرون شهر به سمت مرو- که احتمالاً راهی است به سمت شرق- وجود داشته است.

با نگاهی به عکس های محل، همراه با این اطلاعات در ذهن، آشکار است که فقط دو رود جاری مهم از این خرابه ها می گذشته است: یکی دقیقاً در شرق دژ و شهر محصور و دیگری کمی به سمت غرب از میان بقایای یک دیوار مدور که بعداً بدان اشاره خواهد شد. تمام نهرهای سطحی دیگر، صرفاً نهرهای خسروچی کوچکی از قنات های زیرزمینی هستند. بنابراین، رودخانه شرقی یکی از این دو رودخانه مهم است. این

که مسیر احتمالی محله ها طبق محور اصلی شهر دنبال می شود، قابل مقایسه است.

به جز حفاری، راه دیگری برای تأیید این شناسایی ها وجود ندارد؛ ولی ممکن است بعضی تأییدات از یکی از چند موقعیتی که به طور قطع در خرابه ها مشخص شده اند، به دست آید. یکی از اینها حرم [امامزاده] محمد محروق یکی از فرزندان [امام] علی [علیه السلام] است که در نیمه دوم قرن دوم هجری در گذشته است. به دلیل اینکه اشاراتی به قبر او در منابع مربوط به چندین دوره مختلف وجود دارد، به احتمال زیاد ساختمان کنونی، موقعیت آن را به درستی نشان می دهد. مکان شناخته شده ای که در قبرستان محله تلاجر، شهر دوران اسلامی بوده است. یکی از فهرست های مربوط به افراد مهمی که در نیشابور مدفون هستند، نشان می دهد که قبر امام الحرمین جوینی نزدیک مزار تلاجر بوده است. جایی که قبر محمد محروق باید مطمئناً نزدیک آن باشد. از طرف دیگر در شرح حال جوینی، معروف است که او در قبرستان الحسین دفن شده است. بنابراین علی رغم این قطعیت، به قبرستان الحسین در فهرست مقابر بعدی اشاره ای نشده است؛ اما منطقی است که نتیجه بگیریم قبرستان الحسین در جایی نزدیک مزار کنونی [امامزاده] محمد محروق قرار داشته است. در حقیقت مجموعه شناسایی های مورد نظر قبلی، مقبره الحسین را نزدیک مزار تعیین کرده اند که در نتیجه تا حدی به طور مستقل تأیید شده است.

با حرکت از شناسایی ساختمان های خاصی به سمت شناسایی محله های مختلف شهر، همین مزار محمد محروق مشکل خاصی را مطرح می کند. گرچه گمان شده است که مزار محمد محروق در محله تلاجر واقع شده است، محتوای یک سنگ نشان می دهد که محل دفن عمر خیام تا همین چند سال پیش در بیرون ضلع شرقی حرم بوده است. در حالی که یک حکایت قدیمی درباره عمر خیام نقل می کند که او در قبرستان محله حیره دفن شده است. به طور مسلم یکی از نشانه های دو قبرستان اشتباه است. موضوع پیچیده دیگر این است که زمین شمال حرم محمد محروق، از آن زمان تا حال حاضر که گرفتن عکس های یادگاری در داخل باغ در کنار بنای یادبود مدرن و زیبای شاعر بزرگ، عمر خیام، رواج دارد، دگرگون شده است. خوشبختانه منابع مکتوب تا حدی مشخص می کنند که تدفینی که اشتباهاً شناسایی شده است متعلق به عمر خیام است و نه محمد محروق. زیرا در حالی که تمام فهرست های تدفین به محمد محروق اشاره می کنند و بر نام قبرستانی که او دفن شده است توافق دارند، ولی نه هیچ یک از این فهرست ها به عمر

می شده است. از آنجایی که خود حیره احتمالاً در امتداد سمت شمال جاده بوده است، اگر به بازار مربعه بزرگ وصل شده باشد، به احتمال قوی باید باب معمر در سمت جنوب قرار داشته باشد.

در حال حاضر سمت جنوب مسیر احتمالی آن جاده کم و بیش باید همان مسیری باشد که راه آهن و جاده خاکی دقیقاً در شمال آن امتداد یافته است و در شرق رودخانه، آرامگاه فضل بن شاذان قرار دارد که گفته می شود متوفای سال ۲۶۰ ق. است. فضل بن شاذان، محقق شیعی است که نامش در فهرست متوفیان و همچنین در بخش شرح حال های الحاکم یاد نشده است. اما مقبره او ممکن است نشانه درستی از گورستان قرن سوم باشد. در این صورت به احتمال زیاد آن گورستان بزرگ و مهم «باب معمر» است.

گرچه هویت چندین محله دیگر قبلاً از طریق شناسایی ساختمان های خاصی، انجام شده است، اما نتایج آنها در اینجا مرور می شود. شاهنبر باید در داخل شهر محصور در سمت جنوبی آن و نزدیک بازار باشد و در نیز باید در اطراف دروازه شمالی قهندز باشد که دو مرجع خاص، آن را باب و در یا دروازه در (شکل مخفف قهندز یا قلعه است) می نامند. محله ای که مربعه نامیده می شده است، البته در بازار مربعه بزرگ بوده است. سرپل، محله ای است در سمت نزدیک شمال بازار که به سمت دروازه سرپل در طرف مغرب شهر گسترش می یابد. میدان الحسین محله ای است که دارالاماره در داخل آن واقع شده است و آرامگاه محمد محروق در محله تلاجر در می باشد.

این شناسایی ها و آنهایی که در حیره، ملقباد، باب معمر و باب عسکر انجام شده است، نسبتاً صحیح هستند، اما شناسایی های دیگر تا حدی فرضی می باشند.

الحاکم از باب طاق مثل حیره به عنوان یکی از قریه هایی که به نیشابور پیوسته اند یاد می کند، ولی این نام در فهرست محله های شهر نیامده است. ظاهراً باب طاق در بین محله های حیره و ملقباد که گسترش می یافته اند، به مرور به آنها متصل شده است. دلیل اعتقاد به چنین چیزی این است که بر جنازه شخص معینی در مرکز ملقباد نماز گزارده، سپس او را در مقبره خانوادگی اش در دروازه محله دفن می کنند و بعداً نام افراد دیگر همان خانواده به عنوان کسانی که در قبرستان حیره به خاک سپرده شده اند، ذکر گردیده است و شخصی نماز میت را در همان دروازه ای که به نام باب طاق معروف است خوانده است.

رودخانه به تنهایی در نزدیک خرابه های بازار مربعه بزرگ قرار دارد، جایی که به عنوان راه خروجی شهر به سمت مرو توصیف شده است. در نتیجه مسلم است که الحیره در اطراف گوشه جنوب شرقی شهر محصور قرار داشته است و لااقل از ابتدای بازار مربعه بزرگ تا رودخانه امتداد داشته است. این مطلب البته تلویحاً نشان می دهد که اسکان اعراب پس از فتح شهر، دقیقاً در کنار دیوارهای شهر قدیمی صورت گرفته است. از این رو باید گفت که شهر دوره قبل از اسلام در ورای دیوارهای چندان گسترده نبوده است.

اینکه مسجد جامع در داخل یا خارج حیره بوده است، مشخص نیست؛ اما بر اساس قضاوت یک یادداشت سرگذشت نامه ای مبنی بر اینکه حرکت تشیع کنندگان در مسیر جاده اصلی (الطریق) انجام می شده و از اینکه صاحب سرگذشت نامه عادت داشته که هر جمعه تا مسجد جامع قدم بزند تا به مصلاهی حیره برسد، می توان گفت که یقیناً خیلی نزدیک بوده است.

تنها نشان دیگری که از محله مسجد وجود دارد، خبری است که می گوید محل یاد شده در داخل یا نزدیک جایی که معسکر (واژه ای رایج در زبان عربی به معنای اردوگاه ارتش) نامیده می شده، واقع بوده است. این اسم دیگر مطرح نمی شود، مگر به وسیله یاقوت^{۱۵} که به محله ای به نام عسکر یا ارتش اشاره می کند و الحاکم نیز محله ای به نام باب عسکر یا دروازه ارتش را فهرست می کند. الحاکم این محله را دارای بازارهای زیادی می داند که با محله مسجد تناسب دارد؛ زیرا که در نزدیک بازار مربعه بزرگ واقع بوده است.

احتمالاً خود باب عسکر دروازه ای بوده به سوی شارع اصلی شهر که معمولاً الطریق نامیده می شده و ارتش در اوایل دوره اسلامی برای جنگ به سمت شرق از طریق آن روانه می شده است. بعداً همان طور که شهر گسترش یافته است، دروازه شرقی آن از مرکز شهر فاصله بیشتری می گیرد و به نام دیگری خوانده می شود که بعداً نشان داده خواهد شد.

از موقعیت حیره ممکن است موقعیت چندین محله دیگر نیز استنتاج شود. رودخانه جاری در حیره همچنین از ملقباد و باب معمر می گذرد. بر این اساس، این محله ها باید در شمال یا جنوب حیره در امتداد رودخانه واقع شده باشند. محله مقباد یکی از محله های اعیانی با افرادی متمول بوده که مستقیماً در بالای حیره قرار داشته است. باب معمر به خاطر قبرستانش در منابع پیشین مشهور است، و احتمالاً به خاطر دروازه ای که ورودش به همان جاده اصلی - که اشاره شد - به این نام خوانده

است. شاید برخی شواهد برای شناسایی باغک به عنوان مسجدی که توسط عبدالله بن عامر، فاتح نیشابور ساخته شده است، پیدا شود. زیرا به نظر می‌رسد عبدالله بن عامر سه باب مسجد ساخته باشد: یکی مسجد جامع در محل آتشکده در دژ؛ دومی در شاهنبر و یکی هم در بازار مقبل. مسجد باغک باید همانی باشد که در بازار مقبل ساخته شده است. از آنجایی که بازار مقبل همچنین نام یکی از دروازه‌های شهر است، باغک باید در اطراف دروازه و احتمالاً در دو طرف آن باشد. با مراجعه به موقعیت باب بازار مقبل، محل آن تنها می‌تواند در سمت شرق باشد؛ زیرا باب دژ در شمال، باب سرپل در غرب و محله شاهنبر در جنوب بوده است.

دو محله شرقی دیگر در شهر وجود دارند که موقعیت آنها به طور دقیق با منابع نوشتاری مکتوب گره خورده است: نصرآباد و میدان زیاد بن عبدالرحمن^{۱۶} که پس از مرگش بین سال‌های ۲۰۰ تا ۲۷۰ ق. به نام وی نامیده شد. همچنین یکی دیگر از فهرست‌های متوفیان نشان می‌دهد که موقعیت این محله‌ها باید به طور فرضی تعیین شوند. بزرگ‌ترین محدث مسلمان، مسلم بن الحجاج القشیری^{۱۷}، فردی نیشابوری بود که در آخرین فهرست احتمالی متوفیان، به محل دفن او در شهر قهندز نیشابور قدیمی واقع در تپه‌های تریاباد، اشاره شده است؛ جایی که نام آن با قبرستان میدان زیاد، پیوند خورده است.

در فهرست دیگری محل آن در قبرستان سرمیدان همراه با قاضی ناصر بن زیاد و برخی دیگر تعیین شده که تا اندازه‌ای به نظر می‌رسد مقبره پیشین او باشد. علاوه بر این در یکی از منابع مربوط به شرح حال مسلمانان گفته شده است که او در نصرآباد مدفون شده است و در چندین یادداشت دیگر قبرش در گورستان سرمیدان زیاد، ذکر شده است. اما قبر ناصر بن زیاد که در مدت کمی بین سال‌های ۲۱۳ تا ۲۳۳ یا ۲۳۶ قاضی نیشابور بوده است، در فهرستی مربوط به متوفیان گفته شده است که بالای قبرستان حیره است.

از نظر جغرافیایی آنچه به این اطلاعات افزوده می‌شود این است که در جایی واقع در شرق قلعه و بالای محله حیره و لزوماً محله ملقباد، قبرستانی در انتهای بالایی میدان زیاد وجود دارد؛ جایی که نام محله بزرگ‌تری نیز هست. این قبرستان باید نزدیک یا متصل به محله نصرآباد باشد؛ زیرا درباره اینکه مسلم بن حجاج در کدام محله دفن شده است، ابهام وجود دارد.

درباره نصرآباد می‌توان اطلاعات بیشتری از طریق فهرست

بنابر این محتمل است که «باب طاق» به عنوان قریه‌ای مستقل ناپدید شده اما به عنوان دروازه‌ای بین حیره و ملقباد به حیات خودش ادامه داده باشد. نکته دیگری که مؤید این اطلاعات می‌باشد این است که قبرستان حیره در طرف شمال، محله‌ای بوده است که به ملقباد می‌پیوندد و این، محل دفن واقعی همسر خیم است.

ارزیابی محله‌های قز (ابریشم) و باغک (باغ کوچک) مشکل است. این دو محله نزدیک یکدیگر بوده‌اند و قز مرتفع‌ترین محله شهر توصیف شده است. قابل درک است که این محله در شمالی‌ترین قسمت یا محله‌ای در بلندترین نقطه شهر یا دژ بوده است. معمولاً وقتی مرجعی به قسمت بالای شهر به معنای بالای سرچشمه اشاره می‌کند، اصطلاح اعلا به جای ارفع به کار می‌رود. اما شاهنبر که یقیناً در داخل شهر بوده است، با اصطلاح اعلا توصیف می‌شود. گفته شده به خاطر موقعیت مرتفع قز، این محله بهترین آب و هوای شهر را داشته است.

به نظر می‌رسد که این مطلب به فضایی باز در قسمت شمالی شهر اشاره می‌کند؛ مگر اینکه تأمین آب نیشابور در محله‌های بالای شهر بسیار کم بوده است. زیرا طبیعت آبیاری فئات این است که طول آن نمی‌تواند از حد معینی کمتر باشد. حتی امروزه سمت شمالی خرابه‌ها با بیابان هم مرز است. علاوه بر این در شرح حال افرادی که در حدود سال دویست هجری قمری متولد شده‌اند و حتی پیش از آن، به محله قز اشاره می‌شود. از طرفی دیگر غیر ممکن است که بگوییم شهر در آن زمان در قسمت شمالی به گسترده‌ترین حد خود رسیده باشد. بنابراین به نظر می‌رسد که کلمه «ارفع» به محلی در داخل شهر اشاره می‌کند؛ البته با این فرض که دژ، یک منطقه مسکونی نبوده است. مشکلی که در این شناسایی است، این است که در فهرست روستاهایی که به شهر پیوسته‌اند، به قز اشاره‌ای نمی‌شود؛ در حالی که از باغک یاد کرده‌اند و این نشان می‌دهد که باغک در زمان فتح شهر بیرون از نیشابور بوده است. با این حال، باغک در این فهرست به شهرستان متصل می‌شود. آنچه که ممکن است از این طریق تلویحاً فهمیده شود این است که در داخل شهر فضای خالی‌ای بوده است که تا بعد از فتح شهر، اشغال نشده است.

اگر این مورد امکان داشته باشد، شاهنبر هم مثل شهرستان است؛ زیرا شاهنبر در فهرست روستاها نیست و ممکن است محله‌ای اشغالی در ضلع جنوبی بوده باشد که با جاده اصلی هم‌مرز می‌شوند و قز یک محله جدا در سمت شمال نزدیک دژ بوده که در بین آنها منطقه‌ای باغی، معروف به باغک قرار داشته

16. Abd ar - Rahman.

17. Muslim b. al- Hajjaj al-Qushairi.

محلّه ها و روستاهای کتاب الحاکم جمع آوری کرد. ظاهراً نصرآباد نام جدیدی برای قریه «سابور» بوده است. زیرا کلمه «نصر»، یک واژه عربی است به معنای پیروزی و سابور (شاهپور) نام دو تن از امپراتوران ساسانی است. احتمالاً نام این قریه در زمان فتح آن به دست اعراب تغییر یافته است؛ تا بدین وسیله تسلط اعراب را نشان دهد. بنابراین می توانیم بگوییم این قریه نزدیک شهر قرار داشته است. البته همان طور که شهر بزرگ تر می شده، نصرآباد نیز توسعه بیشتری می یافته است تا به محلی برای سکونت عالمان و بازرگانان تبدیل شود. این اطلاعات اندک اخیر، نام نصرآباد را به محلّه ملقباد و حیره که محل سکونت طبقات بالای اجتماعی بوده است، پیوند می زند. با این حال به هیچ گونه رودی که در نصرآباد یا میدان زیاد جریان داشته باشد، اشاره ای نمی شود. لذا احتمالاً این نهر، مانند گورستان، کم و بیش در فاصله بین این دو محلّه قرار داشته است.

آخرین محلّه قسمت تقریباً شرقی شهر، محلّه جیق یا زیق است. این، نام دروازه شرقی رباط به سمت جاده بلخ و سمرقند بوده که این محلّه باید دورترین محلّه به سمت شرق در امتداد جاده اصلی شهر باشد.

در قسمت های دیگر شهر، تقریباً بازسازی به صورت مفصل مثل آنچه که برای شرق و شمال شرقی انجام شده، ناممکن است. در داوری از طریق توصیف چندین محلّه ای که به عنوان محلّه های مسکونی، تجاری و اعیان نشین که قبلاً اشاره شد و از طریق مقایسه تعداد زیادی از نیشابوری های متشخص که شرح حالشان آنها را به محلّه ای در شمال شرقی مرتبط می سازد، به نظر می رسد دلیل اینکه اطلاعات جغرافیایی موجود این منطقه نسبت به سایر مناطق بیشتر است، این است که این منطقه ثروتمندترین بخش شهر بوده است.

برای مثال در قسمتهای شمال و شمال غربی به طور کلی سه محلّه - شاید - وجود داشته اند: یکی دار ابرجد، که زمانی قریه ای بوده که بعداً به عنوان محلّه در قسمت بالایی شهر با بیابان هم مرز شد. دیگری باب ابی الاسود، دروازه محلّه ای در جاده ای به سمت کوهستان که در قسمت بالایی شهر بود، و سومی مناشک که به دو بخش علیا و سفلی تقسیم شده است هم به عنوان قریه و هم به عنوان محلّه، در مرز بالایی شهر در وسط حیره. با این حال به ندرت منابعی وجود دارند که از این سه محلّه مرکب، به اندازه ای که درباره هر یک از محلّه هایی که قبلاً اشاره شد، یاد کرده باشند. مناشک به بزرگی حیره بوده اما فقط هشت نفری که شرح حال آنها موجود است، نسبت مناشکی دارند که با چهل و هفت نفری که حیری نامیده اند، مقایسه می شوند. علاوه بر این

مناشک یکی از مراکز نظامی فرقه کرامیه که مشخصاً از طبقات پایین اجتماع بوده اند، محسوب می شده است. دلیلی که برای وجود اقسام طبقات پایین در قسمت شمالی شهر لازم است، قبلاً در توصیف دار ابرجد ارائه شده است. شهر از سمت شمال به بیابان منتهی می شده و مطمئناً به منابع آب کوهستان نزدیک تر بوده است، اما بیشتر قنات ها در این قسمت شهر در زیر زمین جاری بوده و تنها بخش جنوبی در سطح زمین روان می شده است. رودخانه جاری در ملقباد و حیره یک استثنای قابل توجه می باشد و شاید توضیحی بر مطلوبیت زندگی در آن مناطق، در شمال خشک، به نظر می رسد که آب به وسیله انتقال از سرچشمه های بالایی که به سوی پایین در کانال های زیرزمینی هدایت می شوند، به دست می آمده است. بنابراین به جرأت می توان گفت که چاه های آماده مربوط به قنات ها نمی توانستند مورد استفاده قرار گیرند؛ زیرا آب قنات ها آب جاری بود و دلو چاه در داخل نهر برده نمی شد. اگر قسمت شمالی شهر به خاطر سیستم آبی اش خشک و غیر خوشایند بود، در عوض قسمت جنوبی شهر به طور وسیعی آبیاری می شده و در نتیجه بیشتر قابل زندگی بوده است.

آنچه درباره محلّه های جنوبی شهر معروف است، توجه به تاب آوردن آنها در برابر حوادث روزگار است. برای مثال جوری علیا که محلی با نهرها و باغ های فراوان توصیف شده، عیدگاه بوده است. یادداشت دیگری می گوید که این مکان در نزدیکی حاشیه شهر قرار داشته است. زیرا موقعیت آنجا به گونه ای است که معمولاً چنین مکان هایی در آن حوالی واقع می شوند. در جایی دیگر جوری و احتمالاً علیا و سفلی با هم از نظر اندازه با حیره و مناشک مقایسه می شود. دلیل وجودی جوری در حاشیه شمالی شهر آن است که هنوز نامش به عنوان قریه ای در آن منطقه حفظ شده است. این را که جوری جای خوشایندی برای زندگی و بنابراین منطقه مسکونی اعیان بوده است، از طریق ذکر نام نوزده نفر از افراد معروف این محلّه در مقایسه با هشت نفری که برای مناشک نام برده می شود، می توان فهمید.

محلّه دیگری که فقط در قسمت جنوبی شهر می توانسته باشد، بیدستان است که به خاطر رویداد تعداد زیادی درخت بید به این نام خوانده می شده است. امروز منطقه نیشابور تقریباً خالی از درخت است؛ بنابراین نهالستان این شهر در جاهای پایینی نهری که از میان حیره و ملقباد می گذشته، بوده است. این مطلب بر این اساس است که رود در نقشه بیدستان قرار گرفته است. همچنین در سمت جنوب «محلّه جنجرو» است و از نامش برمی آید که محلّه ای با چاه های پر آب بوده است.

خوشه ختانه هنوز محله ای به نام شادباخ وجود دارد. شادباخ نام تپه ای است احتمالاً باقی مانده از قلعه ای در گوشه جنوبی. دیوار گرد مشخص و قابل تعقیبی، در حدود یکصد و بیست و پنج هکتار با یک منطقه سی و نه هکتاری الحاقی که -دیواری نیم دایره ای- جنوب غربی دیوار اصلی را احاطه کرده است.

از آنجایی که مسلم است این دیوار، دیوار شهر نیشابور در عصر تمدن اسلامی که تاکنون درباره آن بحث می شده نیست، این سؤال مطرح می شود که این دیوار متعلق به چه دورانی است؟ تنها پاسخ این سؤال، این است که گفته شود این دیوار متعلق به شهر نیشابوری است که مغولان آن را ویران کرده اند. امروزه تنها نام محل صحیح شادباخ حفظ شده است؛ بلکه همچنین در میانه سمت جنوبی دیوار اصلی، مقبره بزرگترین شاعر فارسی، یعنی فریدالدین عطار نیز محفوظ مانده است و گفته می شود که عطار یکی از قربانیان حمله مغول بوده است. امکان تأییدات بیشتر درباره این شناسایی وجود دارد.

محدوده اصلی خرابه ها به سمت شرق در پستی و بلندی ها پوشیده است. سطح زمینی که دیوار شادباخ بر آن مشرف است، برای کسی که بر آن قدم می گذارد، ظاهراً صاف و مسطح به نظر می رسد، اما واقعیت چیز دیگری است؛ زیرا عکس های محلی آشکال مدوری را در بندهایی که برای آبیاری مزارع درست می کنند، نشان می دهد و شکل های مدور شاهد یقینی از پستی و بلندی هایی است که به وسیله خرابه های مدفون به وجود آمده اند؛ زیرا همان گونه که مورخان مغول می گویند این قوم در ویران کردن کامل شهرها مصر بوده اند.

اکنون به پرسش پیشین درباره محله شادباخ بر می گردیم. مشکل می توان باور کرد که شادباخ عصر تمدن اسلامی به اندازه ای که تپه های کنونی نشان می دهند، در سمت غرب بوده باشد. محله تلاجرد در محدوده حرم [امامزاده] محمد محروق بود و تلاجرد، هم مرز جلاباد بوده که به نوبه خود با شادباخ مرز مشترک داشته است.

برای معتبر ساختن این توصیف لازم است که شادباخ تا قبل از قرن ششم در سمت شرقی تر قرار داشته باشد. بدون شک اطلاق نام شادباخ بر موقعیت کنونی، نتیجه این است که شادباخ گزینه دیگری برای نامیدن تمام شهر نیشابور، در دوران قبل از مغول بوده و بعد از با خاک یکسان شدن شهر توسط مغولان به قابل رؤیت ترین بخش خرابه ها متصل شده است.

اینکه اصولاً شادباخ تا چه اندازه در قسمت شرقی بوده، بستگی به آن دارد که آیا محله جلاباد از سمت شمال، یا از سمت غرب با تلاجرد هم مرز بوده است؟ اگر از سمت شمال هم مرز

در منابع قدیمی تر معمولاً از جنجروود به عنوان قریه یا قریه هایی (دو قریه علیا و سفلی) یاد شده است و یقیناً در حومه شهر بوده است. اما در حدود قرن پنجم هجری قمری از آن به عنوان یک محله نام برده شده، نه یک قریه. موقعیت جنجروود می تواند با دقت بیشتری تعیین شود؛ به این ترتیب که از یک طرف به محله تلاجرد -جایی که مقبره محمد محروق واقع شده است- متصل می شود و این به میدان الحسین واقع در شرق تلاجرد نزدیک بوده است. با توجه به این قراین و شواهد و همچنین قرار گرفتن در حومه شهر، جنجروود باید در جنوب حرم محمد محروق قرار داشته باشد.

محله دیگری که نزدیک میدان الحسین قرار داشته است، محله باب عروه یا باب عذرا است. یک فهرست جدیدتر از متوفیان اشاره می کند که گویا این قلعه متصل بر مقبره الحسین بوده است. در اثر دیگری گفته می شود که محقق مشهوری در این قبرستان مدفون شده است و دیگری می گوید که در قبرستان باب عروه دفن شده است.

سؤالی که در اینجا مطرح می شود این است که باب عروه از کدام طرف با میدان الحسین متصل بوده است؟ منطقی ترین راه حل، این است که نقطه اتصال آن را از سمت شمال بدانیم. آنچه که این مطلب را معقول می نمایند این است که به این محله به طور مکرر در آثار شرح حال نویسی مهمی که از اواخر قرن سوم نوشته شده اند، اشاره می شود و این زمانی است که ساختمان دارالاماره توسط عمرو لیث صفاری در این قسمت شهر، بین محله بازار مسجد و مرکز جدید حکومتی، توسعه یافته است. ثانیاً آن که این محله یقیناً در نزدیکی یک دروازه قرار داشته است و با این حال دروازه ای وجود ندارد که به بیرون شهر منتهی شود. بنابراین باب عروه مانند باب عسکر و باب معمر که قبلاً مورد بررسی قرار گرفته اند، احتمالاً با راه اصلی که از منطقه بازار شمال گورستان الحسین می گذرد، رو به رو می شود و نهایتاً اینکه با حرکت به قسمت غربی شهر به آسانی تبدیل به یک محله می شود؛ یعنی محله قباب، محله ای که نزدیک دروازه ای که راه اصلی شهر به طرف عراق از آن می گذر، واقع شده است. محله های دیگر به موقعیت شادباخ وابسته هستند. شادباخ زمانی یک منطقه حومه نشین بوده است. سپس مرکز حکومت سلسله طاهریان در قرن سوم هجری قمری می شود و بعداً به وسیله صفاریان -جانشینان طاهریان- ویران می گردد و سرانجام مدتی نیز -از زمان ویران شدن شهر در قرن ششم تا هجوم بی رحمانه مغول و تخریب دوباره آن در کمتر از صد سال- به تمامی شهر اطلاق می شده است.

بوده باشد، در نتیجه شادیاخ باید تقریباً در منطقه شرقی دیوار شهر بعدی بوده باشد و اگر از طرف غرب هم مرز بوده باشد، شادیاخ باید به مرکز منطقه محصور نزدیک تر باشد. خوشبختانه اطلاعات فهرست متوفیان کمک می کند تا به این سؤال پاسخی منطقی داده شود. در یکی از این فهرست ها گفته می شود که فرد معینی در قبرستان جلاباد دفن شده است. فهرست دیگر می گوید که این فرد قبرش در سه راهی به سوی حرم تلاجرد بوده است و سومی ادعا می کند که مدفن شخص یاد شده، نزدیک خندق شادیاخ در سه راهی به سوی حرم بوده است.

درباره اینکه این راه کدام است، سخنی گفته نشده است؛ اما این سؤال تنها یک پاسخ منطقی بیشتر ندارد: تنها یک راه از شمال می آید. مسیر جاده کنونی به حرم، به موازات خندق - که مسلماً به بیرون دیوار شادیاخ می رود، قرار دارد. بنابراین جلاباد باید در سمت شمال تلاجرد واقع شده باشد. نتیجتاً محله اصلی شادیاخ نیز باید به طور تقریبی در گوشه شمال شرقی محوطه دیوار باشد. در آن منطقه اخیراً مقبره ناشناخته ای که در بین افراد محلی به مقبره «طفالان مسلم» شهرت دارد پیدا شده است. این مطلب ممکن است به طور قابل تصویری محل فراموش شده قبرستان شادیاخ را که چند تن از فرزندان نامدار [حضرت] علی [ع] در آن مدفون هستند، نشان دهد که همانند محل دفن محمد محروق قابل تکریم اند.

تنها دو محل قابل تعیین برای بحث باقی می ماند که هر دو آنها به شادیاخ وابسته هستند: یکی محمدآباد که نامش در فهرست قریه های الحاکم هست؛ اما به نظر نمی رسد که به عنوان یک ناحیه در داخل محله شادیاخ توسعه یافته باشد. این ناحیه ظاهراً به خاطر فراوانی باغ ها و برکه های آب خود محله ای اعیان نشین بوده است. شاید این خود بیانگر این مطلب باشد که محمدآباد در حاشیه بیرونی شادیاخ، در منطقه رودخانه ای که هنوز هم از گوشه منطقه محصور می گذر، قرار داشته است. آخرین محله خولست است که از سمت دیگری که هم مرز با ربع بخش روستایی یا کشاورزی مازول است به شادیاخ متصل بوده است. از آنجایی که مازول ربع شمالی بوده است و شادیاخ و محمدآباد هر دو به نظر می رسند که در قسمت مرز غربی شهر بوده اند، خواست به احتمال قوی - همان طور که در نقشه نشان داده می شود - در جنوب شادیاخ بوده است.

از چهل و هفت محله شهر که به وسیله آنها فهرست شده است تاکنون بیست و پنج محله همراه با یکی دو تای دیگر که در فهرست الحاکم نیست فرضی تعیین شده اند. با این حال هنوز موقعیت تعداد مهمی از محله ها باقی می ماند که فقط می توان

موقعیت آن ها را حدس زد. برای مثال، فرد مایل است که بداند محله «جولا» کجا بوده است. این تنها یک حدس است که گفته می شود این محله در بخشی که طبقات پایین اجتماع سکونت داشته اند، در شمال غربی شهر بوده است. زرون، محله سکونت حاکم نیشابور در قبل از اسلام نیز متأسفانه نامشخص است. چنین است محله دوریش یهود که حاکم، نامشان را در فهرست قریه هایی که به شهر پیوسته اند، آورده است.

با این حال امید است آنچه در اینجا انجام شده به اندازه کافی بتواند نمای کلی تقریباً درستی از نیشابور عصر تمدن اسلامی را ارائه دهد. کار دیگری که براساس این بازسازی توپوگرافی می تواند انجام شود، برآورد جمعیت شهر است. ثابت شده است که شهر نیشابور قبل از اسلام به طور قابل توجهی در آن سوی دیوارهای قلعه و شهر محصور گسترش نیافته است. از آنجایی که این منطقه به وسیله دو تپه به اندازه تقریبی ۱۷/۶ هکتار پوشیده شده، میزان جمعیت این شهر را در زمان ساسانیان، از طریق ضرب این عدد در ضریب تراکم می توان برآورد کرد. عامل تراکم چیزی است که در بین مورخان جمعیتی مورد مناقشه است. اما عدد صد تا دویست نفر در هر هکتار تقریباً مورد توافق آنهاست. با این حساب میزان جمعیت نیشابور قبل از اسلام در حدود یک هزار و هفتصد و شصت نفر تا سه هزار و دویست و پنجاه نفر خواهد بود که با این حساب، موقعیت آن به ندرت جایی بزرگ تر از یک پادگان برای حفاظت مسیر بازرگانی خراسان به نظر می رسد.

مسلماً نیشابور بعد از اسلام رشد محسوسی پیدا می کند. گفتن اینکه این رشد با چه سرعتی انجام شده مشکل است. اما سرخ هایی وجود دارد. مسجد جامع در پایین شهر محصور که به وسیله ابومسلم، انقلابی عباسیان در نیمه قرن دوم ساخته شده است، احتمالاً نزدیک محل سکونت مسلمانان آن دوره بوده است.

یکصد و بیست و پنج سال بعد، دارالاماره به وسیله حاکم صفاری - عمرو لیث - ساخته شد و آن نیز احتمالاً در حدود مرکز شهر در آن روزگار قرار داشته است.

الحاکم زمانی که درباره میدان الحسین که دارالاماره در بالای آن واقع بوده است، سخن می گوید چنین می نماید که در وسط شهر قرار داشته است. بر این اساس رشد نیشابور در سده نخستین حکومت مسلمین در مقایسه با رشد آن در قرن دوم نسبتاً محدود بوده است. اینکه نیشابور در چه زمانی به اوج خود می رسد، مشخص نیست. اما من تلاش کردم تا خطی بر اطراف آنچه که به نظر می رسد ناحیه مسکونی دوران تمدن اسلامی بوده است، رسم کنم. این کار را از طریق بررسی سطح

وضعیت نیشابور پس از ویرانی اش به وسیله مغولان تنزل کرده، ما می توانیم محدوده شهر کنونی نیشابور را که از اواخر قرن نهم در همان مکان باقی مانده است، مورد مطالعه قرار دهیم. گرچه اکنون نیشابور دیگر دیواری ندارد، ولی آثار دیوارهای کهنه اش به آسانی در عکس های محلی پیدا است. این دوارها منطقه ای در حدود یکهزار و پنجاه و هفت هکتار را در بر می گیرند که با احتساب ضریب تراکم که در بالا بدان اشاره شد محل کافی برای اسکان بین ده هزار و پانصد تا بیست و یک هزار نفر می باشد.

این برآوردها را می توان با ارقام ارائه شده توسط جهانگردان اروپایی که در قرن نوزدهم میلادی از نیشابور گذر کرده اند، مقایسه کرد. فراسر^{۱۸} (۱۸۲۱ م.) می گوید که به او گفته شده بود که جمعیت نیشابور ده هزار نفرند، ولی او خودش پنج هزار نفر تخمین زده است. کونولی^{۱۹} (۱۸۳۰ م.) هشت هزار نفر برآورد کرده است، فریر^{۲۰} (۱۸۴۵ م.) هشت هزار، ایست ویک^{۲۱} (۱۸۶۲ م.) سیزده هزار، سفرنامه ناصرالدین شاه (۱۸۶۵ م.) دوازده هزار نفر ذکر می کند، گلداسمیت^{۲۲} (۱۸۷۲ م.) هشت هزار نفر، کروزون^{۲۳} ده هزار نفر برآورد می کند، گارسیا آیوسو^{۲۴} (۱۸۷۶ م.) پنج هزار نفر آمار می دهد، اما می گوید که قبل از خشکسالی احتمالاً نه هزار نفر بوده اند، باست^{۲۵} (۱۸۷۸ م.) ده هزار نفر، یات^{۲۵} (۱۸۹۷ م.) دوازده هزار نفر، هموتوم شیندلر^{۲۶} (۱۹۱۰ م.) پانزده هزار نفر و جکسون (۱۹۱۰ م.) بین ده تا پانزده هزار نفر برآورد می کنند. از مطلب آخرین نویسنده که در سال ۱۹۱۰ میلادی گزارش شده است، مسلم می شود که جمعیت هنوز در داخل منطقه دیوار کشیده شده زندگی می کرده اند.

مورد استفاده برای برآورد جمعیت عصر تمدن اسلامی است. در سرشماری سال ۱۹۵۶ م. اشاره شده است که جمعیت نیشابور بیست و پنج هزار و هشتصد و بیست نفر است اما در آن زمان شهر به ماورای دیوارها گسترش یافته بود.

○

18. Fraser.
19. Conolly.
20. Ferrier.
21. Eastwick.
22. Goldsmid.
22. L. Curzon.
23. Garcia Ayuso.
24. Bassett.
25. Yate.
26. Houtum. Schindler.

ناهمواری هایی که به وسیله بندهای آبیاری مدور در روی عکس های محلی آشکار می شوند، همراه با قدم زدن در تمام قسمت های خرابه ها برای یافتن شاهدهی بر سکونت مردم، همانند سفالینه ها و آجرهای شکسته، انجام داده ام.

البته این خط کاملاً فرضی است، ولی طول محور منطقه به خوبی با عدد یک فرسخ یا شش کیلومتر که برای عرض شهر توسط جغرافی دانان عرب ذکر شده، منطبق است. به هر حال این شاید حدود تقریبی شهر و همچنین حداکثر آن را نشان می دهد.

محدوده این خط تقریباً یکهزار و ششصد و هشتاد هکتار است. با در نظر گرفتن یکصد نفر در هر هکتار، جمعیت شهر یکصد و شصت و هشت هزار نفر و با احتساب دویست نفر در هکتار، سیصد و سی و شش هزار نفر خواهد بود. در حالی که محیط اسکان بر اساس حداقل وسعت برآورد شده است. اما با این حال یقیناً فضای باز زیادی حداقل در محله های بیرونی شهر وجود دارد. از این رو به نظر می رسد که این برآورد حداقل تا یک سوم کاهش یابد. بنابراین بهترین برآورد من از جمعیت نیشابور حداکثر در حدود یکصد و ده هزار یا دویست و بیست هزار نفر خواهد بود.

تأیید مستقلی برای این برآورد ممکن است در یادداشت الحاکم یافت شود، آنجایی که می گوید محله جولای که متوسط بود نه بزرگ و نه کوچک، دارای سیصد کوچه بوده است. اما متأسفانه معنای دقیق کلمه کوچه روشن نیست. امروزه کوچه، خیابان بن بست کوچکی است که در آن تعدادی از خانه ها مقابل هم قرار دارند. با این حال اگر عدد سی صد کوچه در هر هکتار عدد میانگین باشد با توجه به محله های چهل و هفت گانه فهرست الحاکم، جمعیت شهر بالغ بر چندین صد هزار خواهد شد. برای هماهنگ ساختن برآورد عدد یک صد و ده تا دویست و بیست هزار نفر جمعیت، باید تعداد افراد هر کوچه بین ده تا پانزده نفر باشند.

عددی برابر با دو تا پنج خانواده که بستگی به نظر هر شخص از تعداد افراد یک خانواده معمولی محاسبه می شود. این تعداد به نظر می رسد که برای مفهوم کوچه آنگونه که معمولاً استنباط می شود، بسیار کم است. بنابراین ظاهراً عدد سی صد کوچه در یک محله متوسط چندان نمی تواند مورد وثوق باشد.

اما نیشابور بعدی، یعنی شهری که در منطقه شادیاخ بعد از ساخت شهر اصلی در قرن ششم ساخته شد. دیواری بزرگ، منطقه ای را که با یک صد و بیست و شش هکتار همراه با سی و نه هکتار دیگر که از طریق دیوار نیمه مدوری به سمت جنوب آن افزوده می گردد، در بر می گیرد، مجموعاً جمعیتی را نشان می دهد که بیش از شانزده هزار و پانصد تا سی و سه هزار نفر نمی شود. به منظور بررسی این ارقام جمعیتی و با در نظر گرفتن این که